



The International Responsibility of the United States Following Its Military Withdrawal from Afghanistan (2021) in Light of the Responsibility to Rebuild

Elham Aminzadeh¹ | Alireza Ranjbar²

1. Professor, Department of Public Law, Faculty of Law and Political Science, University of Tehran, Tehran, Iran. eaminzadeh@ut.ac.ir

2. Ph.D. Candidate in Public International Law, Faculty of Law and Political Science, University of Tehran, Tehran, Iran. alirezaranjbar@ut.ac.ir

Abstract

A military attack on the territory of a state, even when justified on the grounds of preventing serious human rights violations, may generate not only legal consequences arising from the use of force and the law of armed conflict, but also subsequent obligations for the intervening state, including the responsibility to rebuild. The withdrawal of U.S. military forces from Afghanistan after nearly two decades of presence raises the question of whether the United States' obligations are confined solely to the rules of war, or whether, within the framework of the "responsibility to rebuild," one may speak of an independent and attributable obligation in the post-conflict period. Adopting a descriptive-analytical approach and employing documentary research, this article examines, within the theoretical framework of the responsibility to rebuild as an extension of *jus post bellum* and the responsibility to protect, Security Council documents, U.S. official practice and statements, reports on the reconstruction of Afghanistan, and relevant doctrines of peacebuilding. The findings indicate that the United States, through its direct involvement in Afghanistan's security, institutional, and economic processes, as well as through reliance on Security Council resolutions and its declared reconstruction commitments, provided the basis for attributing responsibility to rebuild. At the same time, the hasty withdrawal of 2021, the collapse of security and political structures, the return of the Taliban, and Afghanistan's continuing economic and institutional dependency demonstrate that the measures taken in the three areas of security, the rule of law, and economic development were neither sustainable nor consistent with the standards of the responsibility to rebuild. Accordingly, the responsibility of the United States is to be assessed not in terms of guaranteeing a desired outcome, but rather in light of its failure to adopt reasonable, sustainable, and non-injurious measures in the reconstruction process.

Keywords: International Responsibility United States Afghanistan *jus post bellum* Responsibility to Rebuild

Cite this article: Aminzadeh, E., & Ranjbar, A. (2026). The International Responsibility of the United States Following Its Military Withdrawal from Afghanistan (2021) in Light of the Responsibility to Rebuild. *American Strategic Studies*, 6(1), 78-100. [10.47176/ASR.2026.1311](https://doi.org/10.47176/ASR.2026.1311)

Volume info

Vol. 6
Series: 21
Spring 2026
P.P: 78-100

Article Type

Research Paper

Article History

Received:
17 May 2025
Revised:
03 July 2026
Accepted:
13 July 2026
Published:
22 June 2026

ISSN – E-ISSN

ISSN: 2821-0247
E-ISSN: 2783-4743



Publisher: Imam Hossein University.

"Authors Retain The Copyright"



مسئولیت بین‌المللی دولت آمریکا پس از خروج نظامی از افغانستان (۲۰۲۱) در پرتو مسئولیت بازسازی

الهام امین زاده^۱ | علیرضا رنجبر^۲

۱. نویسنده مسئول: استاد، گروه حقوق عمومی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه تهران، تهران، ایران. eaminzadeh@ut.ac.ir

۲. دانشجوی دکتری حقوق بین‌الملل عمومی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه تهران، تهران، ایران. alirezaranjbar@ut.ac.ir

چکیده

حمله نظامی به قلمرو یک کشور با ادعای جلوگیری از نقض جدی حقوق بشر، افزون بر آثار ناشی از توسل به زور و حقوق مخاصمات مسلحانه، می‌تواند تکالیفی پسینی، از جمله مسئولیت بازسازی، برای دولت مداخله‌گر ایجاد کند. خروج نیروهای نظامی آمریکا از افغانستان پس از حدود بیست سال حضور، این پرسش را مطرح می‌سازد که آیا تعهدات آمریکا صرفاً به قواعد جنگ محدود است یا می‌توان در چارچوب «مسئولیت بازسازی» از تعهدی مستقل و قابل انتساب در دوران پس از مخاصمه سخن گفت. این مقاله با رویکرد توصیفی-تحلیلی و روش مطالعه اسنادی، در چارچوب نظری مسئولیت بازسازی به‌مثابه امتداد حقوق پس از جنگ و مسئولیت حمایت، اسناد شورای امنیت، رویه و اظهارات رسمی آمریکا، گزارش‌های بازسازی افغانستان و آموزه‌های مرتبط با صلح‌سازی را بررسی می‌کند. یافته‌ها نشان می‌دهد آمریکا از طریق مشارکت مستقیم در فرایندهای امنیتی، نهادی و اقتصادی افغانستان و نیز با استناد به قطعنامه‌های شورای امنیت و اعلام تعهدات بازسازی، مبنای انتساب مسئولیت بازسازی را فراهم کرده است. با این حال، خروج شتاب‌زده ۲۰۲۱، فروپاشی ساختارهای امنیتی و سیاسی، بازگشت طالبان و تداوم وابستگی اقتصادی و نهادی افغانستان نشان می‌دهد اقدامات انجام‌شده در سه حوزه امنیت، حاکمیت قانون و توسعه اقتصادی، پایدار و متناسب با معیارهای مسئولیت بازسازی نبوده است؛ بنابراین، مسئولیت آمریکا نه از حیث تضمین نتیجه مطلوب، بلکه از جهت نقض تعهد به اتخاذ تدابیر معقول، پایدار و غیر آسیب‌زا در فرایند بازسازی قابل ارزیابی حقوقی است.

کلیدواژه‌ها: مسئولیت بین‌المللی، آمریکا، افغانستان، حقوق پس از جنگ، مسئولیت بازسازی

استناد: امین زاده، الهام و رنجبر، علیرضا. (۱۴۰۵). مسئولیت بین‌المللی دولت آمریکا پس از خروج نظامی از افغانستان (۲۰۲۱)

در پرتو مسئولیت بازسازی. مطالعات راهبردی آمریکا، ۱۶(۱)، ۷۸-۱۰۰. [10.47176/ASR.2026.1311](https://doi.org/10.47176/ASR.2026.1311)

"حق چاپ برای نویسندگان
محفوظ است"

ناشر: دانشگاه جامع امام
حسین (ع).



OPEN ACCESS

سال و شماره

سال ۶، پیاپی: ۲۱
بهار ۱۴۰۵
صص: ۷۸-۱۰۰

نوع مقاله

مقاله پژوهشی

سابقه مقاله

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۲/۲۷

تاریخ بازنگری: ۱۴۰۵/۰۴/۱۲

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۵/۰۴/۲۲

تاریخ انتشار: ۱۴۰۵/۰۴/۲۲

شاپا چاپی و الکترونیکی

شاپا چاپی: ۲۸۲۱-۲۴۷

الکترونیکی: ۲۷۸۳-۴۷۴۳



مقدمه

پایان حضور نیروهای نظامی ایالات متحده آمریکا در خاک افغانستان در تاریخ ۳۱ اوت ۲۰۲۱ (۰۹ شهریور ۱۴۰۰)، که پس از بیست سال حضور در آن کشور محقق گردید، نه تنها در داخل آمریکا با انتقادهایی از سوی سیاستمداران پرنفوذ آمریکایی همراه شد،^۱ بلکه در سطح بین الملل نیز یک بار دیگر مسئله مشروعیت حمله به افغانستان و حضور نظامی ائتلاف غرب به رهبری آمریکا در خاک افغانستان و مسئولیت بین المللی ناشی از این اقدامات را در مرکز توجه حقوقدانان و سیاستمداران قرار داد. بخش عمده‌ای از انتقادهای موجود، اعم از داخلی و بین المللی، به سخنانی جو بایدن^۲، رئیس جمهور پیشین آمریکا که در مقام دفاع و تشریح مبانی این تصمیم در تاریخ ۱۶ اوت ۲۰۲۱ ایراد شد، باز می گردد. نامبرده در سخنان خود ضمن دفاع از فرایند خروج نیروهای نظامی آمریکا از افغانستان، تلاش کرد تصمیم خود را در چارچوب منافع آمریکا در افغانستان توجیه نماید. به اعتقاد وی، حضور آمریکا در افغانستان به منظور «ملت سازی» و «ایجاد یک دموکراسی متحد و متمرکز» در آن کشور نبوده و تنها منفعت ملی حیاتی آمریکا در افغانستان «جلوگیری از یک حمله تروریستی به خاک آمریکا» بوده که این هدف محقق شده است (The White House website, 2021).

اگرچه دلایل رئیس جمهور وقت آمریکا از منظر نظام حقوقی و سیاست داخلی آمریکا می تواند توجیه پذیر باشد، اما این اظهارات نافی مسئولیت بین المللی دولت آمریکا نخواهد بود (ILC, 2001: art.32).

^۱ برای نمونه به موارد ذیل بنگرید:

Wise, Lindsay, Congressional Republicans Blame Biden for Bungling Afghanistan Pullout, The Wall Street Journal, 13 August 2021, available at: <https://www.wsj.com/articles/congressional-republicans-blame-biden-for-bungling-afghanistan-pullout-11628893595>; Risch, Jim (U.S. Senator), Who is responsible for the Afghanistan withdrawal debacle?, Senator Risch Personal Website, 26 October 2021, available at: <https://www.risch.senate.gov/public/index.cfm/2021/10/who-is-responsible-for-the-afghanistan-withdrawal-debacle>; Livingston, Abby, Texas Congressman Michael McCaul says Biden administration "totally blew" Afghanistan withdrawal, The Texas Tribune, 15 August 2021, available at: <https://www.texastribune.org/2021/08/15/michael-mccaul-texas-congress-afghanistan-biden/> (last seen: 15 May 2022); Quinn, Melissa, Kinzinger says "a lot of people" to blame for missteps in Afghan withdrawal, CBC News, 12 September 2021, available at: <https://www.cbsnews.com/news/adam-kinzinger-blame-afghanistan-withdrawal-face-the-nation/>

^۲ Joe Biden

برای ارزیابی مسئولیت بین‌المللی دولت آمریکا ناشی از حضور نظامی در افغانستان باید بین دو مقطع زمانی قائل به تفکیک شد: ۱) حمله نظامی ایالات متحده آمریکا به افغانستان پس از حملات ۲۰۰۱ سپتامبر؛ ۲) حضور نظامی در خاک افغانستان تا اعلام پایان مأموریت نیروهای نظامی از سوی رئیس‌جمهور وقت آمریکا و خروج نیروهای نظامی این کشور از افغانستان پس از بیست سال. اقدامات نظامی دولت آمریکا در مقطع زمانی اول (حمله نظامی) از منظر حقوق مخاصمات مسلحانه کلاسیک (حقوق بر جنگ^۱ و حقوق در جنگ^۲) باید مورد بررسی قرار بگیرد که این موضوع در آثار مختلف مورد بحث و بررسی قرار گرفته است.^۳ به طور خلاصه، در خصوص حقوق بر جنگ (توسل به زور)، اولین و اصلی‌ترین مبنای حمله نظامی آمریکا به افغانستان پس از حملات ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، استناد به حق دفاع مشروع بود. با توجه به ایرادات حقوقی که به این مبنای حقوقی گرفته شد، مبنای حقوقی دیگری در توجیه و مشروع جلوه دادن حمله نظامی به افغانستان ارائه شد که در میان آن‌ها می‌توان به «دکترین بوش»^۴، «حق تعقیب فوری تروریست‌ها»^۵، «نتوانستن یا نخواستن دولت مرکزی در مبارزه با تروریست‌ها»^۶ و همچنین «پناهگاه امن»^۷ اشاره کرد. هرچند نظریه‌های مطرح شده دارای نوآوری‌هایی بودند اما از نظر حقوقی انتقادهای فراوانی به آن‌ها وارد شد.^۸ در

^۱ Jus ad Bellum

^۲ Jus in Bello

^۳ برای نمونه نک: سریزدی، علی و بقایی همامنه، اسماعیل، بررسی مشروعیت حمله نظامی آمریکا به عراق و افغانستان، مطالعات بین‌المللی، تابستان ۱۳۸۴، ۲(۵)؛ همچنین نک:

Vorobej, M. (2009). "Just War Theory and the Invasion of Afghanistan", *Peace Research* (Canadian Mennonite University), 41(2), 29-58; Ratner, S R, "Jus Ad Bellum and Jus in Bello after September 11", *American Journal of International Law*, vol. 96, no. 4 (2002), pp. 905-921; Connah, L, "US Intervention in Afghanistan: Justifying the Unjustifiable?", *South Asia Research*, vol. 41, no. 1 (2021), pp. 70-86; 38. Eid, Maha Wagdi Sayed, The application of Jus ad bellum and Jus in bello to the conflict in Afghanistan, The American University in Cairo, Master Thesis, December 2002.

^۴ Bush Doctrine

^۵ Hot Pursuit of Terrorism (and other Transnational Crime Suspects)

^۶ Unable or Unwilling to Act Against Terrorists

^۷ Safe Haven

^۸ برای آشنایی با مبنای حقوقی مورد استناد آمریکا برای توسل به زور در قبال افغانستان و همچنین مشاهده نقدهای موجود در مورد دفاع مشروع، دکترین بوش، تعقیب فوری تروریست‌ها، نظریه نتوانستن یا نخواستن دولت مرکزی در مبارزه با تروریست‌ها، نک:

خصوص حقوق در جنگ (رعایت حقوق بین الملل بشردوستانه) نیز مقاله‌ها و گزارش‌های متعددی دال بر نقض حقوق بین الملل بشردوستانه توسط نظامیان آمریکایی در افغانستان وجود دارد که از تکرار آن‌ها در این نگاره خودداری خواهد شد.^۱

اما آیا تعهدات دولت آمریکا در قبال حمله نظامی به افغانستان را فقط باید در حقوق بر جنگ و حقوق در جنگ خلاصه کرد و دولت پیش گفته مسئولیتی در دوران پس از جنگ و به خصوص کمک به بازسازی افغانستان ندارد؟ بدیهی است که پاسخ به این پرسش مستلزم ایجاد و استقرار مسئولیت بازسازی^۲ پس از جنگ، به عنوان یک تعهد مستقل، برای دولت آمریکا است که تاکنون کمتر مورد توجه صاحب نظران و پژوهشگران قرار گرفته و موضوع اصلی این پژوهش خواهد بود. تمرکز این پژوهش بر مرحله‌ای است که معمولاً پس از پایان عملیات نظامی از کانون توجه خارج می‌شود: مرحله گذار از جنگ به صلح و بازسازی نظم سیاسی، امنیتی و اقتصادی کشور مداخله شونده. از یک سو، دولت آمریکا در سال‌های پس از ۲۰۰۱ حضور خود در افغانستان را صرفاً به مبارزه با تهدیدهای امنیتی محدود نکرد و در عمل در فرایند دولت‌سازی، آموزش نیروهای امنیتی، حمایت از ساختارهای اداری و تأمین مالی بازسازی نقش آفرینی کرد. از سوی دیگر، در زمان خروج نظامی ۲۰۲۱، مقامات آمریکایی کوشیدند مأموریت این کشور را به هدف محدود «جلوگیری از حمله به خاک آمریکا» تقلیل دهند و مسئولیت ملت‌سازی یا بازسازی پایدار افغانستان را نفی کنند. گره اصلی پژوهش دقیقاً از همین تعارض میان رفتار بیست ساله و ادعای پایانی دولت آمریکا پدید می‌آید.

Quigley, J, "The Afghanistan War and Self-Defense", *Valparaiso University Law Review* (Symposium on Operation Enduring Freedom and the War on Terrorism), vol. 37, no. 2 (2003), pp. 541-562; Lafeber, W, "The Bush Doctrine", *Diplomatic History* (Oxford University Press), vol. 26, issue. 4 (2002), 543-58; McGlinchey, Stephen, *International Law and the Bush Doctrine*, E-International Relations, 09 September 2009, available at: <https://www.e-ir.info/2009/09/09/international-law-and-the-bush-doctrine/>; Vorobej, M. (2009). Just War Theory and the Invasion of Afghanistan", *Peace Research*, 41(2)29-58

^۱ برای کسب اطلاعات بیشتر، علاوه بر منابع مندرج در زیرنویس‌های قبلی نک: حیدری فرد، مهدی و پورقصاب امیری، علی، جنگ جهانی علیه تروریسم از منظر حقوق بین الملل بشردوستانه، مطالعات روابط بین الملل، شهریور ۱۴۰۰، سال ۱۴، ۲ (۴۵)، ۹-۳۳؛ رنجبر، علیرض. (۱۳۹۴). چالش‌های حقوق بین الملل بشردوستانه در قبال توسعه هواپیماهای بدون سرنشین نظامی، مطالعات بین المللی، ۲ (۴۶)، ۱۳۳-۱۰۳.

^۲ Responsibility to Rebuild

اهمیت نظری بحث در آن است که روشن شود آیا مسئولیت بازسازی صرفاً مفهومی اخلاقی و سیاسی است یا می‌تواند در تحلیل مسئولیت بین‌المللی دولت‌ها در دوران پس از محاصره نقش حقوقی ایفا کند. اهمیت کاربردی آن نیز از این جهت است که فروپاشی سریع نهادهای افغانستان پس از خروج آمریکا، پیامدهایی مستقیم برای امنیت انسانی مردم افغانستان و امنیت منطقه‌ای، از جمله برای جمهوری اسلامی ایران، ایجاد کرده است. بر این اساس، پرسش اصلی مقاله چنین است: آیا می‌توان دولت آمریکا را در پرتو مسئولیت بازسازی، به سبب نحوه حضور و خروج نظامی از افغانستان و پیامدهای آن، از منظر حقوق بین‌الملل مسئول دانست؟

۱- پیشینه پژوهش

روابط آمریکا و افغانستان، به‌ویژه پس از حملات ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، موضوع مطالعات متعددی در حوزه‌های سیاسی، امنیتی، اقتصادی، روابط و حقوق بین‌الملل بوده است. در ادبیات فارسی منتشرشده در حوزه مطالعات آمریکا، چند پژوهش به‌طور مستقیم یا غیرمستقیم به حضور و خروج آمریکا از افغانستان پرداخته‌اند. برای نمونه، یکی از این پژوهش‌ها خروج آمریکا از افغانستان را از منظر نظریه جنگ اخلاقی بررسی کرده و بر نسبت میان هدف اعلامی جنگ و پیامدهای اخلاقی خروج تمرکز کرده است (Athari Allaf et al, 2022). پژوهشی دیگر، راهبرد امنیتی آمریکا در افغانستان را با تکیه بر واقع‌گرایی تهاجمی جان مرشایمر تحلیل کرده و نشان داده است که سیاست امنیتی آمریکا در افغانستان از منطق تعادل سازی، تجاوز پیش‌دستانه و ملاحظات قدرت پیروی کرده است (Akbarpour Almesh Joghi et al, 2022). تسلط دوباره طالبان در پرتو تصمیمات دولت بایدن موضوع پژوهش دیگری است پرسش «طرح از پیش تعیین‌شده یا شکست استراتژیک» را محور بحث قرار داده است (Dashtgerd and Khorasani, 2022). افزون بر این، در پژوهشی دیگر نیز فرایند خروج ایالات متحده از افغانستان را از منظر نظریه سیستمی بررسی شده و آن را در پیوند با افول هژمونی و تحول جایگاه آمریکا در نظام بین‌الملل توضیح داده‌اند (Norouzi and Khademi, 2025).

با وجود اهمیت این آثار، وجه مشترک عمده آن‌ها تمرکز بر تحلیل سیاسی، امنیتی، اخلاقی، رسانه‌ای یا راهبردی خروج آمریکا است. تمایز پژوهش حاضر در آن است که موضوع را نه از منظر

کارآمدی سیاست خارجی آمریکا یا شکست راهبردی، بلکه از منظر مسئولیت بین‌المللی دولت و به‌طور خاص مسئولیت بازسازی در حقوق پس از جنگ تحلیل می‌کند؛ بنابراین، مقاله حاضر می‌کوشد خلأ موجود در ادبیات فارسی را از طریق پیوند دادن رویه آمریکا در افغانستان با مفاهیم مسئولیت حمایت، صلح‌سازی، حقوق پس از جنگ و قواعد مسئولیت بین‌المللی دولت‌ها پر کند.

در میان پژوهش‌هایی که با محوریت حقوق بین‌الملل در رابطه با حضور نظامی آمریکا در افغانستان نگاشته شده است، بخشی به مبانی حقوقی حضور نظامی آمریکا در قلمرو افغانستان مربوط است که از مهم‌ترین آن‌ها پژوهشی مفصل با عنوان «قوانین قدیمی، جنگ‌های جدید: حق بر جنگ در عصر تروریسم»^۱ تألیف ویلیام کی لیتزائو^۲ است. در این پژوهش نویسنده با تمرکز بر سه مفهوم حقوقی «دفاع مشروع پیش‌دستانه»^۳، «تلافی جویی»^۴ و «مسئولیت دولت و مسئولیت نیابتی»^۵، سه اقدام مهم دولت آمریکا در پاسخ به حملات ۱۱ سپتامبر («عملیات آزادی پایدار»^۶، «عملیات آزادی عراق»^۷ و انتشار «استراتژی امنیت ملی سال ۲۰۰۲») را بررسی و تحلیل کرده و یک مدل مبتنی بر عوامل مختلف برای سنجش درجات مشروعیت در استفاده از نیروی نظامی پس از ۱۱ سپتامبر را ارائه می‌کند (Lietzau, 2004). این دسته از پژوهش‌ها به تحلیل مبانی حقوقی حضور آمریکا در افغانستان از منظر حقوق بر جنگ و حقوق در جنگ می‌پردازند که خارج از موضوع این مقاله است. دسته‌ای دیگر از پژوهش‌های انجام شده به حقوق پس از جنگ و مسئولیت بازسازی اختصاص دارند که هم‌جهت یا این مقاله هستند. پتر هیلپولد^۸ در یادداشت کوتاهی با عنوان «جنگ افغانستان و مسئولیت بازسازی»^۹ که بر روی وبلاگ اجیل تاک^{۱۰} منتشر شده، به‌طور خاص مسئولیت بازسازی آمریکا در افغانستان را مورد توجه قرار داده است. در این مقاله که پس از خروج نظامی آمریکا از

^۱ Old Laws, New Wars: Jus Ad Bellum in An Age of Terrorism

^۲ William K. Lietzau

^۳ Anticipatory Self-Defense

^۴ Reprisal

^۵ State Responsibility and Vicarious Liability

^۶ Operation Enduring Freedom

^۷ Operation Iraqi Freedom

^۸ Peter Hilpold

^۹ The Afghan War and The Responsibility to Rebuild

^{۱۰} EJIL: Talk! Blog of the European Journal of International Law

افغانستان به رشته تحریر در آمده است، نویسنده با استفاده از چارچوب «مسئولیت بازسازی» ضعف‌های بین‌المللی در تأمین زیرساخت‌ها، حاکمیت قانون^۱ و حمایت‌های حقوق بشری پس از خاتمه جنگ را نقد می‌کند (Hilpold, 2021). همچنین، نجی کریستین امبائزه^۲ و همکارانش در مقاله‌ای تحت عنوان «نقش حقوق بین‌الملل و دیپلماسی در روابط بین دولت‌ها: پیامدهای روابط افغانستان و جنگ آمریکا»^۳، ضمن بررسی نقش حقوق بین‌الملل و دیپلماسی در روابط بین دولت‌ها با تمرکز بر روابط آمریکا و افغانستان نشان می‌دهند که آمریکا راهبرد منسجمی در روابط جنگی خود در افغانستان نداشته، که این امر نهایتاً منجر به شکست آن در بازگرداندن صلح، ترویج دموکراسی و حقوق بشر شده است (Mbaeze et al, 2024).

مرور ادبیات موجود نشان می‌دهد که مسئولیت بین‌المللی دولت‌ها و به‌ویژه مسئولیت بازسازی پس از مخاصمه مسلحانه، موضوعی پیچیده و چندوجهی است که نیازمند بررسی از منظرهای مختلف حقوق بین‌الملل است. مفهوم حقوق پس از جنگ به‌عنوان چارچوبی برای تنظیم مسئولیت‌های دولت‌ها در دوران گذار از جنگ به صلح در حال شکل‌گیری است و می‌تواند مبنایی برای تحلیل مسئولیت دولت آمریکا پس از خروج از افغانستان باشد. مسئله انتساب عمل به دولت‌ها، تعهد پرداخت غرامت، مشارکت محلی در بازسازی و حکمرانی مردمی، از جمله مفاهیمی هستند که در بررسی مسئولیت بین‌المللی دولت آمریکا پس از خروج از افغانستان باید مورد توجه قرار بگیرند.

با توجه به ماهیت در حال تکامل حقوق بین‌الملل در این زمینه و پیچیدگی‌های خاص مورد افغانستان، این پژوهش می‌تواند به پر کردن خلأهای موجود در ادبیات علمی کمک کند و چارچوبی برای تحلیل مسئولیت بین‌المللی دولت‌ها در موارد مشابه در آینده ارائه دهد. وجوه تمایز این پژوهش نسبت به سایر پژوهش‌های انجام شده را می‌توان در دوری جستن از طرح مسائل سیاسی و روابط بین‌المللی و تمرکز صرف بر حقوق بین‌الملل مشاهده کرد به‌طوری که در هیچ یک از مقالات دیگر برای تبیین مبانی حقوقی بین‌المللی مسئولیت بازسازی و تطبیق آن با مسئولیت دولت آمریکا مشابهی

^۱ Rule of Law

^۲ Netchy Christian Mbaeze

^۳ The Role of International Law and Diplomacy in Inter-State Relations: Implications for Afghanistan and American War Relations

وجود ندارد. همان‌طور که مشاهده خواهد شد، تبیین مبانی نظری از این جهت حائز اهمیت است که می‌تواند منجر به استقرار مسئولیت بازسازی به‌عنوان یک تعهد بین‌المللی پذیرفته شده در حقوق بین‌الملل گردد که این امر اثبات نقض تعهد بین‌المللی از سوی دولت آمریکا را تسهیل خواهد نمود.

۲- روش پژوهش

در نگارش این مقاله از روش معمول و متداول تحقیق در رشته علوم انسانی استفاده شده است. نگارندگان با استفاده از رویکرد توصیفی و تحلیلی و با استفاده از منابع کتابخانه‌ای و دیجیتالی^۱ تلاش کردند به تبیین مبانی نظری مسئولیت بازسازی و تحلیل مسئولیت بین‌المللی دولت آمریکا پس از خروج نظامی از افغانستان در پرتو مسئولیت پیش‌گفته بپردازند. با توجه به اینکه توسعه و ترویج مسئولیت بازسازی به‌عنوان یکی از ستون‌های مسئولیت حمایت بر آموزه‌های حقوقدانان برجسته (دکترین) استوار است، منبع اولیه این مقاله نیز عمدتاً دکتترین است و در کنار آن «اعلامیه‌های یک‌جانبه» و «اسناد تولید شده در سازمان‌های بین‌المللی» مانند قطعنامه‌های سازمان ملل متحد نیز مورد استناد و استفاده قرار گرفته‌اند. معیار انتخاب منابع، ارتباط مستقیم با سه محور مقاله یعنی مبانی مسئولیت بازسازی، امکان انتساب آن به دولت آمریکا و ارزیابی تحقق یا نقض تعهدات ناشی از آن بوده است.

۳- مبانی نظری

برای استقرار و احراز مسئولیت بین‌المللی دولت آمریکا در قبال بازسازی افغانستان، ابتدا لازم است تا مسئولیت بازسازی به‌عنوان یک تعهد بین‌المللی مورد پذیرش قرار گرفته باشد. بدین منظور، در این بخش، مبانی نظری شکل‌گیری و تکامل مسئولیت بازسازی به‌عنوان یک تعهد بین‌المللی در دو دوره پیش از تأسیس سازمان ملل متحد و پس از آن، به صورت اجمالی، مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

^۱ در کتاب‌های روش تحقیق معمولاً اشاره‌ای به منابع دیجیتالی نمی‌شود و یا به عنوان زیرمجموعه‌ای از منابع کتابخانه‌ای از آنها یاد می‌شود؛ برای مثال نک. محمد جواد جاوید، روش تحقیق در علم حقوق، چاپ چهارم، تهران: نشر مخاطب، ۱۳۹۴، صص. ۹۵-۹۴. اما با توجه به ماهیت متفاوت منابع و آرشیوهای دیجیتالی و رشد استفاده از آنها در پژوهش‌های علمی، بهتر است منابع دیجیتال نیز به عنوان شاخه‌ای جداگانه و مستقل شناسایی شود.

در ادبیات کلاسیک جنگ عادلانه^۱، مسئولیت بازسازی با عنوان امروزی آن مطرح نبود، اما ایده بنیادین آن، یعنی ضرورت پایان دادن به جنگ از طریق استقرار نظم عادلانه و پایداری، قابل شناسایی است. در سنت آگوستینی^۲، جنگ زمانی می‌تواند موجه تلقی شود که در خدمت عدالت و رفع بی‌نظمی شدید باشد (Deamegardichian and others, 2022: 454; Zolain, 2012: 349). در سنت آکویناسی^۳ نیز مشروعیت جنگ علاوه بر مرجع صالح و نیت درست، به علت عادلانه و تلاش پیشین برای صلح وابسته است (Zolein, 2012: 351; Mirmohammadi, 2011: 100;). نزد گروسیوس^۴ نیز مداخله برای حمایت از اتباع تحت ظلم شدید، هر چند با نگرانی از سوءاستفاده دولت‌ها همراه است، در نقطه اتصال میان حمایت بشردوستانه و مسئولیت پس از مداخله قرار می‌گیرد (Moosavi Zonooz, 2015: 102-103).

بنابراین، آنچه در دوره معاصر «مسئولیت بازسازی» خوانده می‌شود (ICISS, 2001: 19)، از حیث مبنای اخلاقی و نظری، امتداد این ایده است که دولت مداخله گر نمی‌تواند پس از تخریب یا دگرگون کردن نظم سیاسی کشور هدف، نسبت به وضعیت پس از جنگ بی‌تفاوت بماند.

در دوره پس از تأسیس سازمان ملل متحد، این ایده در سه مسیر حقوقی و نهادی بازتولید شد: صلح‌سازی^۵، حقوق پس از جنگ^۶ و مسئولیت حمایت^۷. «دستورالعملی برای صلح»^۸ دبیر کل وقت سازمان ملل متحد، پطرس غالی^۹، صلح‌سازی را مجموعه اقداماتی دانست که پس از مخاصمه برای جلوگیری از بازگشت خشونت و تقویت ساختارهای صلح ضروری است (Boutros-Ghali, 1992: paras.22, 55, 57). ادبیات حقوق پس از جنگ نیز با نقد دوگانه کلاسیک حقوق بر جنگ و حقوق در جنگ، بر ضرورت توجه به قواعد و مسئولیت‌های مرحله گذار از جنگ به صلح تأکید

^۱ Just War Theory

^۲ Saint Augustine

^۳ Saint Thomas Aquinas

^۴ Hugo Grotius

^۵ Peacebuilding

^۶ Jus Post Bellum

^۷ Responsibility to Protect

^۸ An Agenda for Peace

^۹ Boutros Boutros-Ghali

کرد. سرانجام، گزارش کمیسیون بین‌المللی مداخله و حاکمیت دولت^۱، مسئولیت حمایت را بر سه رکن پیشگیری^۲، واکنش^۳ و بازسازی^۴ استوار ساخت (ICISS, 2001: 29, para.4.1) و نشان داد مداخله‌ای که با ادعای حمایت از انسان‌ها انجام می‌شود، بدون تعهد به امنیت، عدالت و توسعه پس از مداخله، ناقص و حتی متناقض خواهد بود.

بر این اساس، در مقاله حاضر مسئولیت بازسازی نه به معنای تعهد مطلق به ایجاد دولت مطلوب، بلکه به معنای تعهد به اتخاذ تدابیر معقول، پایدار، هماهنگ و غیرآسیب‌زا در سه حوزه بنیادین امنیت، حاکمیت قانون و توسعه اقتصادی فهم می‌شود. این برداشت، هم با ماهیت در حال تکوین حقوق پس از جنگ سازگار است و هم امکان می‌دهد مسئولیت دولت آمریکا در افغانستان بدون فروکاستن بحث به داوری‌های صرفاً سیاسی یا اخلاقی، در چارچوب قواعد مسئولیت بین‌المللی دولت‌ها ارزیابی شود.

۴- نقض تعهد بازسازی و انتساب مسئولیت به دولت آمریکا

به موجب ماده ۲ طرح مسئولیت بین‌المللی دولت «فعل متخلفانه بین‌المللی دولت هنگامی محقق می‌شود که رفتاری اعم از فعل یا ترک فعل: الف) به موجب حقوق بین‌الملل قابل انتساب به آن دولت باشد؛ و ب) نقض تعهد بین‌المللی آن دولت تلقی شود» (ILC, 2001: art.2). با توجه به این مقرر، در این بخش ابتدا «ارزیابی امکان انتساب مسئولیت بین‌المللی به دولت آمریکا در رابطه با بازسازی افغانستان» و پس از آن «تحقق مسئولیت بین‌المللی دولت آمریکا در قبال بازسازی افغانستان» را مورد بررسی قرار خواهیم داد.

۴-۱- ارزیابی امکان انتساب مسئولیت بین‌المللی به دولت آمریکا در رابطه با بازسازی افغانستان

در ارزیابی امکان انتساب مسئولیت بازسازی به دولت آمریکا، نقطه عزیمت باید تفکیک میان «ادعای سیاسی ملت‌سازی» و «رفتار حقوقاً قابل استناد دولت» باشد. اینکه مقام سیاسی آمریکایی در زمان خروج، مأموریت آمریکا را ملت‌سازی نداند، به خودی خود نمی‌تواند آثار حقوقی رفتار

^۱ International Commission on Intervention and State Sovereignty (ICISS)

^۲ Responsibility to Prevent

^۳ Responsibility to React

^۴ Responsibility to Rebuild

بیست‌ساله آن دولت را منتفی کند. به موجب منطق ماده ۲ طرح مسئولیت بین‌المللی دولت‌ها، آنچه اهمیت دارد وجود رفتار قابل انتساب و نقض تعهد بین‌المللی است؛ رفتار قابل انتساب نیز می‌تواند از فعل و ترک فعل نهادهای دولتی، تعهدات اعلامی، مشارکت نهادی و کنترل مؤثر بر فرایندهای بازسازی ناشی شود.

اگرچه در ابتدا و به دلیل همدردی با مردم آمریکا برای وارد شدن آسیب‌های روحی عمیق به آنان، انتقادهای اندکی به حمله نظامی آمریکا به افغانستان وارد گردید، اما با فرو نشستن بحث‌های احساسی و پُررنگ شدن مسائل حقوقی، مشروعیت حمله به افغانستان و اشغال آن و سپس حضور نظامی در این کشور مورد توجه جامعه جهانی قرار گرفت.

هدف اولیه و کوتاه‌مدت دولت آمریکا در افغانستان مبارزه با تروریسم اعلام شده بود اما به دلیل تضاد بین منافع کوتاه‌مدت (مبارزه با تروریسم) و منافع بلندمدت (دولت‌سازی و ملت‌سازی)، راهبرد دولت آمریکا نیز تغییر پیدا کرد (Ayub and Kouvo, 2008: 641) به‌طوری که «آمریکا هم‌زمان با حمله نظامی به افغانستان در سال ۲۰۰۱/۱۳۸۰م، مقدمات ایجاد نهادهای سیاسی و زیربنای اقتصادی و اجتماعی را فراهم نمود. در همایش بن در سال ۲۰۰۱/۱۳۸۰م، مجموعه‌ای از تصمیمات امنیتی، سیاسی و اقتصادی اتخاذ شد. پس از آن نیز همگام با مبارزه آمریکا با طالبان، فعالیت‌ها و برنامه‌های متعدد دیگری مانند برگزاری انتخابات و تشکیل دولت، توسعه ارتباطات و فناوری، تغییر سطح آموزش، گسترش فرهنگ غربی به اجرا درآمد. روشن است که فعالیت‌های متنوع و مستمر آمریکا در افغانستان را نمی‌توان تنها تحت عنوان نابودی گروه‌های تروریستی و القاعده تبیین نمود. تلاش برای ایجاد دولت جدید پس از سقوط طالبان توسط آمریکا، از اولین نمودهای سیاست جدید این کشور در افغانستان است.» (Aminian and Karami Ghahroudy, 2012: 70-71).

همان‌طور که در بخش اول این نگاره از نظر گذشت، حمله نظامی به یک کشور و حضور نظامی در آن باعث فعال شدن مسئولیت‌هایی برای دولت پیروز در مخاصمه می‌شود. در حقیقت، پیروزی در یک مخاصمه مسلحانه نه تنها به معنی پایان فعالیت‌های دولت پیروز نیست، بلکه آغاز مسئولیتی است که دولت اخیر برای بازسازی کشوری که به آن حمله صورت گرفته بر عهده دارد؛ بر همین اساس گفته شده است که توسل به زور و اقدام نظامی علیه یک دولت (که مرحله گذر از صلح به جنگ است)، مستلزم قبول مسئولیت پس از جنگ (که مرحله گذر از جنگ به صلح است) هم

می‌شود (Stahn, 2007: 932)؛ بنابراین، از زمانی که دولت آمریکا اقدام به حمله نظامی به قلمرو افغانستان کرد، مسئولیت مشارکت در بازسازی افغانستان نیز بر شانه‌های دولت آمریکا قرار گرفت. استدلال فوق منطبق است با آنچه در صلح‌سازی و به‌خصوص حقوق پس از جنگ مورد توجه قرار گرفت؛ دولت آمریکا پس از حمله نظامی به افغانستان به موجب دو نظریه اخیرالذکر دارای مسئولیت بین‌المللی (جمعی و فردی) برای مشارکت در بازسازی افغانستان است. علی‌رغم ادعای رئیس‌جمهور سابق آمریکا، جو بایدن، دائر بر اینکه حضور آمریکا در افغانستان به‌منظور «ملت‌سازی» و «ایجاد یک دموکراسی متحد و متمرکز» در آن کشور نبوده و تنها منفعت ملی حیاتی آمریکا در افغانستان «جلوگیری از یک حمله تروریستی به خاک آمریکا» بوده است (The White House website, 2021)، اما اسناد و مدارکی وجود دارد که نشان می‌دهد دولت‌های پیشین آمریکا خود به مسئولیت بازسازی آگاه بوده و اتفاقاً اقداماتی را نیز در همین زمینه اتخاذ کرده‌اند که این موضوع قرینه‌ای بر پذیرش مسئولیت بین‌المللی دولت آمریکا از سوی دولت اخیر است. در حقیقت، یکی از مبانی تقریباً قابل توجه و معقولی که دولت‌های مختلف آمریکا در توجیه حضور نظامی خود در افغانستان بر روی آن مانور می‌دادند، ضرورت کمک به مردم افغانستان برای بازسازی کشورشان در راستای تبدیل شدن آن به کشوری مستقل و خود مختار بوده است (The U.S. War in Afghanistan).

منبع دیگری که می‌تواند به ایجاد مسئولیت برای دولت آمریکا در دوران پساجنگ در افغانستان منتهی شود، قطعنامه‌های شورای امنیت است. پس از حملات ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ به آمریکا، شورای امنیت سازمان ملل متحد بلافاصله نسبت به صدور قطعنامه ۱۳۶۸ مورخ ۱۲ سپتامبر ۲۰۰۱ اقدام نمود و در روزهای آتی قطعنامه‌های دیگری را نیز در خصوص مبارزه با تروریسم و وضعیت در افغانستان صادر کرد که بعضی از این قطعنامه‌ها به‌عنوان مبانی حقوقی مورد استناد آمریکا برای حمله نظامی به افغانستان برای مبارزه با تروریسم معرفی شده‌اند؛ اما نکته‌ای که در خصوص قطعنامه‌های شورای امنیت وجود دارد، تعهدات شکل‌گرفته برای دولت‌های عضو ملل متحد به‌موجب این قطعنامه‌ها است. به‌طور خاص، در قطعنامه ۱۳۷۸ مصوب ۱۴ نوامبر ۲۰۰۱، شورای امنیت ضمن ابراز نگرانی عمیق از وضعیت انسانی وخیم و تداوم نقض جدی حقوق بشر و حقوق بشردوستانه بین‌المللی توسط طالبان «حمایت قوی خود را از تلاش‌های مردم افغانستان برای ایجاد یک هیئت جدید و انتقالی که

به تشکیل دولت منجر می‌شود، ابراز می‌دارد» (S/RES/1378, 2001: para.1) و دولت‌های عضو سازمان را به فراهم ساختن «[...] کمک‌های بلندمدت برای بازسازی و نوسازی اجتماعی و اقتصادی افغانستان [...]» فرا می‌خواند (S/RES/1378, 2001: para.4).

به هر حال باید به این موضوع مهم توجه کرد که در مورد افغانستان، دولت آمریکا صرفاً یک بازیگر بیرونی یا کمک‌کننده فرعی نبود. این دولت و ائتلاف تحت رهبری آن در طراحی، تأمین مالی و هدایت بخش مهمی از ساختارهای امنیتی، اداری و اقتصادی افغانستان نقش داشتند. ارجاع آمریکا به قطعنامه‌های شورای امنیت برای مشروعیت بخشی به اقدامات خود، از یک‌سو، و پذیرش عملی تعهدات مندرج در همان قطعنامه‌ها درباره بازسازی و نوسازی افغانستان، از سوی دیگر، مبنایی مهم برای انتساب مسئولیت ایجاد می‌کند. نمی‌توان از این قطعنامه‌ها فقط برای توجیه ورود نظامی بهره برد، اما بخش مربوط به حمایت از بازسازی، امنیت و ایجاد نهادهای پایدار را فاقد اثر حقوقی دانست.

علاوه بر تعهدات مندرج در قطعنامه‌های شورای امنیت، مدارک و مستندات دیگری نیز وجود دارد که دلالت بر ایجاد مسئولیت برای دولت آمریکا در قبال بازسازی افغانستان دارد از جمله اظهارات و اقداماتی که دولت آمریکا در خصوص مسئولیت بازسازی خود در افغانستان انجام داده است. برای مثال، جورج بوش، رئیس‌جمهور وقت آمریکا در زمان حمله به افغانستان، در سخنرانی خود در سال ۲۰۰۲ در مؤسسه نظامی ویرجینیا به مسئله بازسازی افغانستان اشاره می‌کند و طرح جورج مارشال را به‌عنوان الگوی دولت آمریکا در نظر می‌گیرد. شایان ذکر است، طرح مارشال مربوط به بازسازی اروپای غربی پس از جنگ دوم جهانی است که طی آن آمریکا کمک‌های مالی، فنی و مشورتی عظیمی برای بازسازی اروپا ارائه کرد (The U.S. War in Afghanistan). به‌علاوه، کنگره آمریکا در طول سال‌های ۲۰۰۱ تا ۲۰۰۹ بیش از ۳۸ میلیارد دلار برای کمک در امور بشردوستانه و بازسازی در افغانستان کمک مالی تصویب کرده است (The U.S. War in Afghanistan). همچنین باید به مأموریت «نماینده ویژه برای آشتی افغانستان»^۱ در وزارت امور خارجه آمریکا اشاره کرد که خود گزینه دیگری دال بر قبول مسئولیت بازسازی دولت آمریکا در قبال افغانستان است:

^۱ Special Representative for Afghanistan Reconciliation (SRAR)

نماینده ویژه برای آشتی افغانستان تلاش گسترده دولت ایالات متحد برای پایان دادن به درگیری در افغانستان را رهبری می‌کند. مأموریت ما دستیابی به یک توافقنامه صلح است که تضمین می‌کند تروریست‌ها دیگر هرگز از خاک افغانستان علیه ایالات متحده، متحدانش یا هر کشور دیگری استفاده نمی‌کنند و به نیروهای آمریکایی اجازه می‌دهد تا به کشور خود بازگردند. ما به دنبال صلح پایدار با افغانستان باثبات و مرفه هستیم که نقش پیشرو در آسیای مرکزی که از لحاظ اقتصادی یکپارچه شده است، ایفا می‌کند (www.state.gov).

علاوه بر تمام استدلال‌ها و قرائن برشمرده در بالا که حکایت از ایجاد و استقرار مسئولیت بازسازی بر شانه‌های دولت آمریکا دارند، شایان ذکر است که کنگره آمریکا (متشکل از مجلسین نمایندگان و سنا) نیز در سال ۲۰۰۸ «دفتر بازرسی کل ویژه برای بازسازی افغانستان»^۱ را با دو هدف (۱) ارتقای کارایی و اثربخشی برنامه‌های بازسازی و (۲) شناسایی و جلوگیری از اتلاف، تقلب و سوءاستفاده راه‌اندازی نمود (www.sigar.mil/about/index.aspx?SSR=1).

نظر به مراتب فوق، همان‌طور که مشخص است، اظهارات رسمی مقامات آمریکایی، اختصاص بودجه‌های گسترده کنگره به بازسازی افغانستان، ایجاد سازوکار نظارتی ویژه برای بازسازی افغانستان و مأموریت‌های رسمی وزارت خارجه آمریکا در خصوص صلح و آشتی افغانستان نشان می‌دهد دولت آمریکا خود نیز بازسازی افغانستان را بخشی از دستور کار پس از مداخله تلقی کرده بود. بنابراین، مبنای انتساب مسئولیت نه صرفاً حمله نظامی اولیه، بلکه مجموعه‌ای از رفتارهای بعدی است که آمریکا را در موقعیت دولت مداخله‌گر و بازسازی‌کننده قرار داد.

۴-۲- ارزیابی تحقق مسئولیت بین‌المللی دولت آمریکا در قبال بازسازی افغانستان

مسئولیت بازسازی، تعهد به تضمین نتیجه کامل نیست؛ هیچ دولت مداخله‌گری نمی‌تواند موفقیت قطعی نظام سیاسی یا اقتصادی کشور هدف را تضمین کند. معیار حقوقی معقول‌تر، تعهد به رفتار است: دولت مداخله‌گر باید در حدود نقش و نفوذ خود، از ایجاد ساختارهای صوری، وابسته، فسادپذیر و فاقد توان تداوم خودداری کند و خروج خود را به گونه‌ای سامان دهد که خطر فروپاشی

^۱ Office of the Special Inspector General for Afghanistan Reconstruction (SIGAR): www.sigar.mil

قابل پیش‌بینی نهادهای ایجادشده به حداقل برسد. بر این مبنا، نقض تعهد زمانی قابل طرح است که دولت مداخله‌گر با علم یا امکان علم به وابستگی ساختاری نهادهای محلی، خروجی شتاب‌زده یا فاقد ترتیبات انتقالی مؤثر را انتخاب کند؛ بنابراین، پرسش اصلی که در این قسمت باید به آن پاسخ داد این است که آیا آمریکا موفق شده است به تعهدات مبتنی بر رفتار خود در قبال افغانستان و مردم این کشور که به دوران پس از جنگ مربوط می‌شود، جامه عمل بپوشاند یا در این زمینه ناکام مانده و متعاقباً مسئولیت بین‌المللی این کشور محقق شده است؟

در خصوص احصای تعهداتی که دولت‌ها به موجب حقوق پس از جنگ دارند تا مرحله گذار از جنگ به صلح تکمیل گردد، مراحل مختلفی از سوی صاحب‌نظران مطرح شده است (Stahn, 2007: 938-941; Williams and Caldwell, 2006: 318; ICISS, 2001: 40-43) که مخرج مشترک آن‌ها را می‌توان در سه اقدام بنیادین مطرح نمود: «برقراری نظم و تأمین امنیت»، «استقرار عدالت و حاکمیت قانون» و «توسعه اقتصادی و زیربنایی». در ادامه ضمن مرور دقیق تکالیف دولت آمریکا در سه حوزه مزبور به بررسی اقدامات آمریکا در این سه حوزه و موفقیت یا عدم موفقیت دولت آمریکا در قبال مسئولیتی که به موجب حقوق پس از جنگ بر دوش آن قرار گرفته است، خواهیم پرداخت.

اولین گام بنیادین در راستای تسهیل و تحقق مسئولیت بازسازی «برقراری نظم و تأمین امنیت» است زیرا بدون این دو عنصر تصور «استقرار عدالت و حاکمیت قانون» و «توسعه اقتصادی و زیربنایی» در یک جامعه ناممکن است. استقرار «نظم عمومی پایه اساسی برای احیای حقوق بشر است» (Williams and Caldwell, 2006: 318). در کنار نظم، «تأمین امنیت و حفاظت اولیه برای تمام اعضای یک جمعیت، صرف‌نظر از منشأ قومی یا رابطه با منبع قبلی قدرت» از اصلی‌ترین وظایف نیروی مداخله‌کننده بر اساس مسئولیت بازسازی به حساب می‌آید (ICISS, 2001: 40). این مهم در قطعنامه‌های شورای امنیت در ارتباط با وضعیت افغانستان پس از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ نیز مورد توجه قرار گرفته است. در قطعنامه ۱۳۷۸ مصوب ۱۴ نوامبر ۲۰۰۱، شورای امنیت «کشورهای عضو را تشویق می‌کند تا از تلاش‌ها برای تضمین ایمنی و امنیت مناطقی از افغانستان که دیگر تحت کنترل طالبان نیستند، حمایت کنند و به‌ویژه احترام به کابل به‌عنوان پایتخت همه مردم افغانستان و به‌ویژه برای محافظت از غیرنظامیان، مقامات انتقالی و پرسنل مرتبط سازمان ملل متحد و همچنین کارکنان

سازمان‌های بشردوستانه تضمین شود.» (S/RES/1378, 2001: para.5) تشکیل «نیروی همکاری امنیتی بین‌المللی»^۱ که به موجب قطعنامه ۱۳۸۶ مورخ ۲۰ دسامبر ۲۰۰۱ (S/RES/1386, 2001: para.1) و پیرو موافقتنامه^۲ تشکیل گردید، از جمله اقداماتی است که به رهبری آمریکا برای تأمین امنیت کابل و مناطقی که از سلطه طالبان خارج شده‌اند، صورت پذیرفت.

اگرچه دولت آمریکا اقداماتی را برای تأمین امنیت در دوران پس از جنگ در افغانستان انجام داده است، اما این اقدامات با تعریفی که «برنامه توسعه سازمان ملل متحد»^۳ در گزارش سالانه خود در ۱۹۹۴ از امنیت و توسعه آن به امنیت انسانی ارائه کرد، ناسازگار است. برنامه پیش‌گفته، در گزارش سالانه خود در ۱۹۹۴ واژه «امنیت انسانی»^۴ را ابداع کرد که به معنای رهایی از ترس و بی‌نیازی برای هر فردی است. وجه انقلابی این مفهوم نه تنها دفاع از مفهوم مردم‌محور امنیت بود، بلکه، امنیت انسانی را به مسئولیت دولت‌ها پیوند داد تا دولت‌ها شرایط ضروری را برای تحقق امنیت انسانی فراهم کنند. اساساً هفت موضوع مرتبط با امنیت انسانی وجود دارد که عبارت‌اند از: امنیت اقتصادی، امنیت غذایی، امنیت بهداشت محیطی، امنیت شخصی، امنیت جامعه و امنیت سیاسی (UNDP, 1994: 22-33).

خروج آمریکا و متحدانش از افغانستان که منتهی به از هم پاشیدن دولت افغانستان و به دست گرفتن عنان قدرت توسط طالبان طی ده روز گردید (Tadjini, 2021)، به‌خوبی ضعف‌های امنیتی و ناتوانی قوای نظامی افغانستان در حفظ نظم عمومی را نشان می‌دهد. دفتر بازرسی کل ویژه برای بازسازی افغانستان، در آخرین گزارش خود که به آثار خروج آمریکا از افغانستان می‌پردازد، ضمن اذعان بر شوک وارد شده به ائتلاف به رهبری آمریکا و حکومت افغانستان از یک سو و مردم افغانستان و حتی خود نیروهای طالبان از سوی دیگر، به دلیل در هم شکستن سریع و آسان خطوط دفاعی، اصلی‌ترین دلایل ناتوانی «نیروهای دفاع و امنیت ملی افغانستان»^۵ در مقابله با نیروهای طالبان و از هم گسسته شدن آن نیرو را «تغییرات مکرر در راهبردهای آمریکا و ائتلاف بر اساس جدول

^۱ International Security Assistance Force (ISAF)

^۲ Agreement on Provisional Arrangements in Afghanistan Pending the Re-Establishment of Permanent Government Institutions (Bonn Agreement), 5 December 2001.

^۳ United Nations Development Programme (UNDP)

^۴ Human Security

^۵ Afghan National Defense and Security Forces (ANDSF)

زمانی و نه شرایط میدان»، «محدود شدن تماس، مشاوره و نظارت نیروهای مستشاران نظامی آمریکا و ائتلاف به دلیل تغییرات متعدد در اختیارات، راهبردها و نقش آنان»، «وابستگی بیش از حد نیروهای دفاع و امنیت ملی افغانستان که توسط آمریکا و ائتلاف شکل گرفتند، به فناوری و شبیه شدن آنها به نیروهای نظامی غربی» و در نهایت «رهبری ضعیف افغانستان و فساد گسترده هم در دولت و هم در نیروهای دفاع و امنیت ملی افغانستان» برشمردند (SIGAR, 2021: 80). در دوران حضور نظامی آمریکا در افغانستان به مدت بیست سال، ائتلاف به رهبری آمریکا در ایجاد ارتش افغانستان که بتواند به صورت مستقل و بدون پشتیبانی هوایی خارجی عمل کند و بدون وابستگی به پیمانکاران خارجی هلیکوپترها و هواپیماها را سرویس نمایند، ناکام باقی ماند (Hilpold, 2021).

بنابراین، در حوزه امنیت، مسئله اصلی صرف تشکیل نیروهای دفاعی افغانستان نبود، بلکه پایداری و خوداتکایی آن نیروها بود. وابستگی شدید نیروهای دفاع و امنیت ملی افغانستان به پشتیبانی هوایی، پیمانکاران خارجی، مشاوره عملیاتی و منابع مالی آمریکا نشان می‌دهد بازسازی امنیتی بیش از آنکه به ظرفیت‌سازی ملی منجر شود، به ایجاد ساختاری وابسته انجامید. فروپاشی سریع نیروهای افغان پس از خروج آمریکا، قرینه‌ای قوی بر ناکامی در ایجاد امنیت پایدار است.

در بحث استقرار عدالت و حاکمیت قانون، تقویت نقش سیستم قضایی و نیروهای پلیس به‌منظور مبارزه با فساد بسیار برجسته است، هرچند معیار ارزیابی صرفاً ایجاد دادگاه، پلیس یا نهاد اداری نیست؛ بلکه باید سنجید آیا این نهادها توان مبارزه با فساد، حمایت برابر از حقوق شهروندان و پاسخ‌گویی در برابر نقض‌های حقوق بشری را یافته‌اند یا خیر. گزارش‌های موجود حکایت از آن دارند که فساد گسترده‌ای نه تنها در نیروی پلیس افغانستان به‌عنوان بازوی استقرار عدالت در این کشور وجود دارد بلکه در سایر قسمت‌ها و حتی در میان خود مردم نیز حاکم است (SIGAR, 2021: 101-102). تنها یک نمونه از فساد سازمان‌یافته را می‌توان در گمرک‌های مرزی ملاحظه نمود به‌طوری که نیمی از درآمد گمرک‌های افغانستان به دلیل فساد ناپدید می‌شوند (SIGAR, 2021: 102). این گزارش‌ها این واقعیت را نشان می‌دهند که روند بازسازی در افغانستان نتوانست پیوند لازم میان امنیت، عدالت و اعتماد عمومی را برقرار سازد.

از سوی دیگر، بعضی از صاحب‌نظران اعتقاد دارند که استقرار عدالت و حاکمیت قانون زمانی به درستی محقق می‌شود که ناقضان حقوق بشر، اعم از حاکمان سابق که حقوق بشر مردمان خود را

نادیده می‌گرفتند و فرماندهان و سربازان دولت مداخله‌گر که اعمال آن‌ها ناقض حقوق بشر و حقوق بشردوستانه بوده است، به‌صورت برابر مورد محاکمه قرار بگیرند، در غیر این صورت، چیزی جز «عدالت پیروزمندان» که در دادگاه‌های نورنبرگ شاهد آن بودیم، به دست نخواهد آمد (Williams and Caldwell, 2006: 318)؛ بنابراین، فقدان سازوکارهای مؤثر عدالت انتقالی و پاسخ‌گویی نسبت به نقض‌های حقوق بشری نیز به تداوم «عدالت گزینشی» و کاهش مشروعیت نظم پس از ۲۰۰۱ انجامید.

در نهایت در بحث توسعه اقتصادی و زیربنایی، باید به این نکته توجه کرد که «مسئولیت نهایی صلح‌سازی برای هر مداخله نظامی باید تا حد امکان برای تشویق رشد اقتصادی، بازآفرینی بازارها و توسعه پایدار باشد» (ICISS, 2001: 42). آنچه مسلم است، «بدون احیای برخی از اقتصادهای جنگ‌زده، ممکن است تأمین ابتدایی‌ترین حقوق بشر، یعنی حق [حیات و] معیشت اولیه، دشوار باشد.» (Williams and Caldwell, 2006: 318) این در حالی است که یکی از دلایل عدم مقاومت مردم و نیروهای پلیس و ارتش در برابر نیروهای طالبان به عدم توسعه اقتصادی در این کشور باز می‌گردد.

نکته دیگر اینکه اقتصاد افغانستان یک اقتصاد وابسته به کمک‌های بین‌المللی است. خروج آمریکا از افغانستان که منتهی به مستولی شدن نیروهای طالبان در این کشور شد، موجب متوقف شدن برنامه‌های توسعه در این کشور و انسداد حساب‌های بانک مرکزی آن در بانک‌های خارجی و سازمان‌های مالی بین‌المللی گردید. نماینده ویژه ملل متحد در امور افغانستان در این خصوص اذعان می‌کند: «هدف قابل درک، عدم دسترسی این بودجه به دولت واقعی [و نه قانونی] طالبان است؛ اما اثر اجتناب‌ناپذیر آن رکود شدید اقتصادی خواهد بود که می‌تواند میلیون‌ها نفر را به فقر و گرسنگی بکشاند، ممکن است موجب شکل‌گیری موج عظیمی از پناهندگان از افغانستان شود و درواقع افغانستان را برای نسل‌ها به عقب برگرداند.» (Lyons, 2021)

اتکای شدید اقتصاد افغانستان به کمک خارجی و شکنندگی شدید آن پس از خروج آمریکا نشان می‌دهد بازسازی اقتصادی به خودکفایی و تاب‌آوری ساختاری منتهی نشد. انسداد دارایی‌ها، توقف برنامه‌های توسعه‌ای و تشدید بحران انسانی پس از بازگشت طالبان، آثار پیش‌بینی‌پذیر خروج از ساختاری بود که طی دو دهه به کمک‌های بیرونی وابسته باقی مانده بود.

در مجموع می‌توان ادعا کرد، دولت آمریکا و ائتلاف نه‌تنها گام‌های مثبتی را برای توسعه و رشد اقتصادی و اجتماعی افغانستان و خلق ثروت بر نداشته‌اند و تغییری در وضعیت پیشین (وابستگی اقتصادی افغانستان به کمک‌های مالی بین‌المللی و خودکفا شدن این کشور) حاصل نشده است، بلکه خروج آمریکا از افغانستان باعث شده است تا حتی برنامه‌های توسعه بین‌المللی و حساب‌های مالی دولت افغانستان در کشورهای دیگر و سازمان‌های بین‌المللی نیز متوقف و مسدود شود و آینده مردم این کشور را به خطر بیندازد؛ به عبارت دیگر، دولت آمریکا به جای ایجاد ظرفیت‌های پایدار در سه حوزه امنیت، عدالت و توسعه، ساختارهایی وابسته و آسیب‌پذیر بر جای گذاشت و سپس بدون تضمین ترتیبات انتقالی مؤثر از آن خارج شد. این وضعیت، مبنای اصلی طرح نقض مسئولیت بازسازی قرار می‌گیرد.

نتیجه‌گیری

هرچند مسئولیت بازسازی هنوز به صورت یک قاعده معاهداتی مستقل و کاملاً تثبیت شده در حقوق بین‌الملل ظاهر نشده است، در پیوند میان صلح‌سازی، حقوق پس از جنگ، مسئولیت حمایت و قواعد مسئولیت بین‌المللی دولت‌ها قابلیت کارکرد تحلیلی و هنجاری دارد. از نظر تاریخی نیز مسئولیت بازسازی به عنوان یک تعهد مستقل، نه تنها در نظام حقوقی بین‌المللی پسا ملل متحد و به عنوان بخشی از فرآیندهای مندرج در صلح‌سازی و مسئولیت حمایت مورد توجه قرار گرفته است و می‌توان آن را شکل مدون حقوق پس از جنگ به حساب آورد، بلکه در میان متفکران و صاحب‌نظران کلاسیک نیز مطرح بوده است و دارای قدمتی بسیار طولانی‌تر از آنچه به نظر می‌رسد، است.

این مسئولیت به معنای تحمیل تعهد مطلق به دولت مداخله‌گر برای ساختن دولت مطلوب نیست، بلکه تعهدی مبتنی بر رفتار معقول، پایدار و غیر آسیب‌زا در دوران گذار از جنگ به صلح است؛ به عبارت دیگر، این مسئولیت، نتیجه منطقی مداخله نظامی بشردوستانه علیه کشوری دیگر است؛ در حقیقت، اگر قائل به این نظر باشیم که در مقابل هر حقی، تعهدی وجود دارد، مسئولیت بازسازی تعهدی است که در مقابل ایجاد حق مداخله نظامی بشردوستانه به دیگر کشورها شکل می‌گیرد. چه پیش و چه پس از تأسیس سازمان ملل متحد، تعهدات مربوط به مسئولیت بازسازی همگی هدف

مشترکی را از طریق اصول کم و بیش مشابه دنبال کرده‌اند که آن گسترش دامنه مسئولیت دولت‌ها به دوران پس از مداخله نظامی بشردوستانه و تأکید بر عهده گرفتن مسئولیت بازسازی در این دوران است.

در مورد افغانستان، دولت آمریکا از طریق حضور نظامی طولانی، اتکا به قطعنامه‌های شورای امنیت، مشارکت مستقیم در طراحی و تأمین مالی نهادهای امنیتی و اداری و اعلام تعهدات بازسازی، خود را در موقعیتی قرار داد که مسئولیت بازسازی به آن قابل انتساب است. خروج ۲۰۲۱ نیز نشان داد که بخش مهمی از برنامه‌های بازسازی، به جای ایجاد ظرفیت پایدار، به ساختارهای وابسته و شکننده منتهی شده بود؛ ساختارهایی که با خروج آمریکا و متحدانش در مدت کوتاهی فروپاشیدند؛ بنابراین، نقد حقوقی دولت آمریکا در این مقاله نه بر پایه ادعای تضمین نتیجه، بلکه بر پایه ناکامی در انجام تعهد رفتاری به طراحی و اجرای بازسازی پایدار استوار است.

از حیث پیشنهادهای کاربردی، نخست، جمهوری اسلامی ایران می‌تواند با تدوین یک پرونده حقوقی - دیپلماتیک منسجم، پیامدهای منطقه‌ای خروج آمریکا از افغانستان را در حوزه‌هایی مانند پناهندگان، امنیت مرزی، قاچاق مواد مخدر، تهدیدهای تروریستی و بحران انسانی مستندسازی کند. دوم، این موضوع می‌تواند در قالب دستورکارهای مربوط به وضعیت افغانستان در مجمع عمومی سازمان ملل متحد، شورای حقوق بشر و نشست‌های منطقه‌ای پیگیری شود؛ به‌ویژه از طریق درخواست گزارش‌های موضوعی درباره آثار خروج آمریکا بر امنیت انسانی و توسعه افغانستان. سوم، ایران می‌تواند در همکاری با دولت‌های منطقه، ایده ایجاد سازوکار منطقه‌ای ارزیابی خسارت‌های ناشی از مداخلات خارجی و خروج‌های بی‌مسئولانه را در سازمان‌هایی مانند سازمان همکاری اسلامی، سازمان همکاری اقتصادی و سازمان همکاری شانگهای طرح کند. چهارم، در سطح حقوقی، طرح درخواست نظر مشورتی از دیوان بین‌المللی دادگستری از مسیر مجمع عمومی درباره حدود تعهدات دولت‌های مداخله‌گر در دوران پس از مخاصمه، می‌تواند به توسعه تدریجی حقوق پس از جنگ کمک کند. پنجم، هرگونه کمک بشردوستانه به افغانستان باید به گونه‌ای طراحی شود که ضمن حمایت از مردم افغانستان، موجب مشروعیت‌بخشی بی‌قیدوشرط به طالبان یا پاک کردن مسئولیت دولت‌های مداخله‌گر نشود.

Translated References to English

- Akbarpour Almesh Joghi, A., Salehi Vasigh, M.R., & Mokarami Pour, M.B. (2022). US Security Strategy in Afghanistan (2001-2021): John Mersheimer's Conceptual Framework for Offensive Realism. *American Strategic Studies*, 2(3), 153–180. <https://doi.org/10.27834743/ASS.2206.1104> [In Persian]
- Aminian, B., & Karami Ghahroudy, M. (2012). American Strategy "State - Nation Building" in Afghanistan. *Political Knowledge*, 8(15). <https://doi.org/10.30497/pk.2012.779> [In Persian]
- Athari Allaf, H., Gazerani, S., & Arian Manesh, M. (2022). The US Presence and Exit from Afghanistan: Theory of Justly War. *American Strategic Studies*, 2(1), 125–145. <https://doi.org/10.27834743/ASS.2212.1065> [In Persian]
- Ayub, F., & Kouvo, S. (2008). Righting The Course? Humanitarian Intervention, The War on Terror and The Future of Afghanistan. *International Affairs*, 84(4).
- Boutros-Ghali, B. (1992). *An Agenda for Peace: Preventive Diplomacy, Peacemaking and Peace-Keeping: Report of The Secretary-General Pursuant to The Statement Adopted by The Summit Meeting of The Security Council on 31 January 1992*. United Nations Department of Public Information.
- Connah, L. (2021). US Intervention in Afghanistan: Justifying The Unjustifiable? *South Asia Research*, 41(1). <https://doi.org/10.1177/0262728020964609>
- Council on Foreign Relations. (n.d.). *The U.S. War in Afghanistan: 1999–2021*. <https://www.cfr.org/timeline/us-war-afghanistan>
- Deamegardichian, R., Azin, A., & Yazdani Zazerani, M.R. (2022). Justice and Just War from the Point of View of Saint Augustine. *Political Sociology*, 4(16). <https://doi.org/10.30510/psi.2022.279658.1635> [In Persian]
- Dashtgerd, M., & Khorasani, P. (2022). Joe Biden and The Taliban's Re-Takeover of Afghanistan: A Pre-Determined Plan or a Strategic Failure? *American Strategic Studies*, 2(6), 43–66. <https://doi.org/10.27834743/ASS.2203.1081> [In Persian]
- Eid, M.W.S. (2002). *The Application of Jus Ad Bellum and Jus in Bello to The Conflict in Afghanistan* [Master's thesis, The American University in Cairo].
- Heidarifard, M., & Pour Ghassab Amiri, A. (1400). The Ambiguities of International Humanitarian Law Application on World War against Terrorism. *Studies of International Relations*, 14(45), 9-33. [In Persian]
- Hilpold, P. (2021). *The Afghan War and The Responsibility to Rebuild*. EJIL: Talk! Blog of the European Journal of International Law. <https://www.ejiltalk.org/the-afghan-war-and-the-responsibility-to-rebuild/>
- International Commission on Intervention and State Sovereignty. (2001). *The Responsibility to Protect: Report of The International Commission on Intervention and State Sovereignty*. International Development Research Centre.
- International Law Commission of the United Nations (ILC). (2001). *Responsibility of States for Internationally Wrongful Acts: Text and Commentaries of The International Law Commission*.
- Lafeber, W. (2002). The Bush Doctrine. *Diplomatic History*, 26(4), 543–558.

- Lietzau, W. K. (2004). Old Laws, New Wars: Jus Ad Bellum in An Age of Terrorism. *Max Planck Yearbook of United Nations Law*, 8, 383–455.
- Livingston, A. (2021). Texas Congressman Michael McCaul says Biden Administration “totally blew” Afghanistan withdrawal. *The Texas Tribune*. <https://www.texastribune.org/2021/08/15/michael-mccaul-texas-congress-afghanistan-biden/>
- Lyons, D. (2021). *Briefing to the United Nations Security Council by the Secretary-General's Special Representative for Afghanistan*. United Nations Assistance Mission in Afghanistan. <https://unama.unmissions.org/briefing-special-representative-deborah-lyons-security-council-5>
- Mbaeze, N.C., Ezechi, K.C., & Nnamani, F. V. (2024). The Role of International Law and Diplomacy in Inter-State Relations: Implications for Afghanistan and American War Relations. *European Journal of Theoretical and Applied Sciences*, 2(1), 513-525. [https://doi.org/10.59324/ejtas.2024.2\(1\).44](https://doi.org/10.59324/ejtas.2024.2(1).44)
- McGlinchey, S. (2009). *International Law and The Bush Doctrine*. E-International Relations. <https://www.e-ir.info/2009/09/09/international-law-and-the-bush-doctrine/>
- Mirmohammadi, M.S. (2011). The Legitimacy of The Crusades from The Perspective of Christian Clergymen and Its Comparison with The Nature of Muslims' Jihad Against the Crusaders. *Knowledge of Religions*, 2(2), 89-116. [In Persian]
- Moosavi Zonooz, M. (2015). A Review of The Law of War and Peace from The Viewpoint of Hugo Grotius. *Public Law Studies*, 45(1), 83-106. <https://doi.org/10.22059/jpls.2015.53723> [In Persian]
- Norouzi, P., & Khademi, M. (2025). Analyzing the U.S. Withdrawal from Afghanistan through the Lens of Systems Theory. *American Strategic Studies*, 5(1), 89–121. <https://doi.org/10.47176/asr.2025.1291> [In Persian]
- Office of the Special Inspector General for Afghanistan Reconstruction. (n.d.). SIGAR. <https://www.sigar.mil>
- Quigley, J. (2003). The Afghanistan war and self-defense. *Valparaiso University Law Review*, 37(2), 541-562.
- Quinn, M. (2021). Kinzinger says “a lot of people” to blame for missteps in Afghan withdrawal. *CBS News*. <https://www.cbsnews.com/news/adam-kinzinger-blame-afghanistan-withdrawal-face-the-nation/>
- Ranjbar, A. (2015). Challenges Encountered by International Humanitarian Law in the Development of Military Unmanned Aerial Vehicle. *International Studies*, 12(46), 103-133. [In Persian]
- Ranjkish, M.J. (2023). An Analysis of the Legitimacy of "International Holy War" in the Political Thought of Thomas Aquinas. *Public Law Studies*, 53(1), 251-266. <https://doi.org/10.22059/jpls.2020.267646.1842> [In Persian]
- Ratner, S. R. (2002). Jus Ad Bellum and Jus in Bello After September 11. *The American Journal of International Law*, 96(4). <https://doi.org/10.2307/3070687>
- Risch, J. (2021). *Who Is Responsible for The Afghanistan Withdrawal Debacle?* Senator Risch Personal Website.

- <https://www.risch.senate.gov/public/index.cfm/2021/10/who-is-responsible-for-the-afghanistan-withdrawal-debacle>
- Saryazdi, A., & Baghaee Haraneh, E. (2005). The Legality of American Use of Force against Afghanistan and Iraq. *International Studies*, 2(5), 187-203 [In Persian]
- Shaw, M. (2010). *International Law* (M. H. Vaghār, Trans.; 3rd ed.). Ettela'at Publications. [In Persian]
- Special Inspector General for Afghanistan Reconstruction. (2021, October 30). *Quarterly report to the United States Congress: 53rd quarterly report on the status of reconstruction in Afghanistan*.
- Stahn, C. (2006). Jus Ad Bellum, Jus in Bello ... Jus Post Bellum? Rethinking The Conception of The Law of Armed Force. *European Journal of International Law*, 17(5), 921-943.
- Tadjini, A. (2021). *Inviting A Wolf to The Table: The 2020 US-Taliban Agreement and Questions of State Responsibility*. EJIL: Talk! Blog of the European Journal of International Law. <https://www.ejiltalk.org/inviting-a-wolf-to-the-table-the-2020-us-taliban-agreement-and-questions-of-state-responsibility/>
- The White House. (2021). *Remarks by President Biden on Afghanistan*. <https://www.whitehouse.gov/briefing-room/speeches-remarks/2021/08/16/remarks-by-president-biden-on-afghanistan/>
- U.S. Department of State. (n.d.). *Special Representative for Afghanistan Reconciliation*. <https://www.state.gov/bureaus-offices/secretary-of-state/special-representative-for-afghanistan-reconciliation/>
- United Nations Development Programme. (1994). *Human Development Report 1994: New dimensions of human security*. Oxford University Press.
- United Nations. (2001). *Afghanistan*. S.C. Res. 1378, U.N. Doc. S/RES/1378.
- United Nations. (2001). *Afghanistan*. S.C. Res. 1386, U.N. Doc. S/RES/1386.
- United Nations. (2006). *Protection Of Civilians in Armed Conflict*. S.C. Res. 1674, U.N. Doc. S/RES/1674.
- United Nations. (2011). *Libya*. S.C. Res. 1973, U.N. Doc. S/RES/1973.
- Vorobej, M. (2009). Just War Theory and The Invasion of Afghanistan. *Peace Research*, 41(2).
- Williams, R. E., & Caldwell, D. (2006). Jus Post Bellum: Just War Theory and The Principles of Just Peace. *International Studies Perspectives*, 7(4), 309-320. <https://doi.org/10.1111/j.1528-3585.2006.00256.x>
- Wise, L. (2021). Congressional Republicans Blame Biden for Bungling Afghanistan Pullout. *The Wall Street Journal*. <https://www.wsj.com/articles/congressional-republicans-blame-biden-for-bungling-afghanistan-pullout-11628893595>
- Zolein, P. (2012). *Foundations of Public International Law* (7th ed.). *Center of the Ministry of Foreign Affairs*. [In Persian]